



فصلنامه علمی پژوهشی فلسفه و الهیات
سال نوزدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۳

Naqd va Nazar

The Quarterly Journal of Philosophy & Theology
Vol. 19, No. 4, Winter, 2014

هنجارمندی معنا در استدلال شکاکانه کریپکی

جعفر مروارید*

۷۷



هنجارمندی معنا در استدلال شکاکانه کریپکی

چکیده

در این مقاله نخست استدلال شکاکانه کریپکی تبیین می‌گردد و از رهگذر آن قید هنجارمندی معنا توضیح داده می‌شود. کریپکی بر این اساس، یکی از قیدهای اساسی هر نظریه درباره معناداری را قید هنجارمندی می‌داند. در ادامه، با تفکیک معنای قوی و ضعیف در هنجارمندی، نشان داده می‌شود که استدلال کریپکی در این باره ابهام دارد. سپس تفسیرهای مک‌گین و بگاسیان از دیدگاه کریپکی درباره هنجارمندی گزارش می‌شود. مطابق تفسیر مک‌گین، هنجارمندی مفهومی بینامانی است که او بر اساس همین دیدگاه به تعمیم شکاکیت کریپکی از محتوای زبانی به محتوای ذهنی انتقاد می‌کند. در ادامه بگاسیان با نقد تفسیر مک‌گین از هنجارمندی، نتیجه می‌گیرد که انتقاد او به استدلال کریپکی وارد نیست. در پایان با طرح انتقادی علیه دیدگاه مک‌گین، ادعا می‌شود که به‌ظاهر بگاسیان خوانش دقیق‌تری از هنجارمندی و استدلال شکاکانه به دست داده است.

کلیدواژه‌ها

کریپکی، استدلال شکاکانه، هنجارمندی معنا، بگاسیان، مک‌گین.



مقدمه: استدلال شکاکانه کریپکی

کریپکی در کتاب تأثیرگذار دیدگاه ویتگنشتاین درباره قواعد و زبان خصوصی (Kripke, 1982) تفسیری بدیع و در عین حال تکان‌دهنده از آرای ویتگنشتاین در بحث قواعد، معناداری و زبان خصوصی به دست می‌دهد. تفسیر او بر نگاه ویژه‌ای از فقره‌های ۲۰۱ و ۲۰۲ تحقیقات فلسفی مبتنی است. ویتگنشتاین در این دو فقره می‌گوید:

این پارادوکس ماست: هیچ مرحله‌ای از عمل را نمی‌توان با قاعده معین ساخت، چون هر مرحله‌ای از این عمل را می‌توان جوری تفسیر کرد تا با قاعده مطابق شود... بنابراین، پیروی از یک قاعده به طور خصوصی ممکن نیست، چون در این فرض اینکه کسی فکر کند که پیرو قاعده است، همانند کسی خواهد بود که به واقع پیرو قاعده می‌باشد (Wittgenstein, 2001: 201 and 202).

به نظر کریپکی ممکن نبودن زبان خصوصی، ناشی از شکاکیتی است که در مفهوم قاعده وجود دارد و از این جهت تفسیر او با تفسیرهای متداول از استدلال ویتگنشتاین علیه زبان خصوصی متفاوت است.^۱

کتاب کریپکی دو بخش دارد که در بخش نخست، با طرح استدلال (یا پارادوکس) شکاکانه به مقابله با «تعین‌گرایی معنایی»^۲ می‌پردازد. پس از آن در بخش دوم، با ارائه یک

۱. مطابق تفسیرهای متعارف از استدلال زبان خصوصی، این استدلال از فقره ۲۴۳ به بعد در پژوهش‌های فلسفی آمده است و تکیه‌گاه اصلی این استدلال نیز زبان احساسات است. یکی از نقاط ضعف چنین تفسیرهایی آن است که در فرض درستی این تفسیرها، برخی از بخش‌های اساسی فقره‌های ۲۴۳ به بعد، همانند دو فقره ۲۵۸ و ۲۶۵ بسیار مبهم خواهد بود (نک: Kripke, 1982: 3)، اما از نگاه کریپکی، استدلال زبان خصوصی از فقره‌های پیش از ۲۴۳ به دست می‌آید و به طور مشخص در فقره ۲۰۲ نتیجه، پیشاپیش آشکارا گفته شده است: «بنابراین، پیروی از یک قاعده به طور خصوصی ممکن نیست، چون در این فرض اینکه کسی فکر کند که پیرو قاعده است، همانند کسی خواهد بود که به واقع پیرو قاعده می‌باشد...» (PI: 202).

۲. مدعای اصلی تعین‌گرایی معنایی آن است که حالت ذهنی خاصی، شرط لازم و کافی برای قصد فلان معنا از فلان واژه از سوی شخص است؛ مثلاً اینکه «علی از علامت «+» تابع جمع را قصد کرده است»، تنها در صورتی صادق است که علی حالت ذهنی خاصی داشته باشد و این حالت ذهنی خاص، مقوم قصد علی نسبت به تابع جمع با به کاربردن علامت «+» است. تعین‌گرایی معنایی، ویژگی‌های متعددی برای این حالت ذهنی در نظر می‌گیرد: اولین ویژگی، معرفت‌بی‌واسطه و معرفت‌یقینی به این حالت‌های ذهنی است. دومین ویژگی، خصوصی‌بودن است. سومین ویژگی تعین‌گرایی معنایی، درک کردن و فراچنگ آوردن است؛ چهارمین ویژگی هنجارمندی معناساختی (semantic normativity) است. این ویژگی خود شامل پنج ایده است: اولین ایده چشم‌پسته‌نبودن (non-blindness) است. دومین ایده در هنجارمندی معناساختی، هدایت (guidance) است. سومین ایده در هنجارمندی معناساختی، توجیه است. چهارمین ایده در هنجارمندی معناساختی، توجیه کاربردهای آتی بی‌درنگ و بدون تأمل است. پنجمین ایده در هنجارمندی معناساختی (که با کمک درک کردن به‌مثابه

«راه حل شکاکانه» علیه «شکاکیت معنایی» استدلال می‌کند. یکی از پیش‌فرض‌های اصلی کرییکی در استدلال شکاکیت، هنجارمندی معناست. نوشتار حاضر که درباره هنجارمندی معنا و اقسام است به بررسی این مسئله می‌پردازد که آیا نتایجی که کرییکی از ایده هنجارمندی می‌گیرد، موجه هستند یا خیر.

استدلال شکاکانه کرییکی در پی اثبات این مدعاست که هیچ واقعییتی نیست که معین سازد یک کاربر واژه‌ای را به چه معنایی به کار می‌برد. او این استدلال را نخست درباره واژه «plus» مطرح می‌کند و سپس یادآور می‌شود که به همین سان می‌توان به نتیجه‌ای شکاکانه در مورد دیگر واژگان رسید. فرض طبیعی و نخستین آن است که واژه «plus» در انگلیسی و «جمع» در فارسی برای مشخص کردن تابع ریاضی جمع به کار می‌رود. این تابع برای تمامی اعداد مثبت تعریف شده است. ما با توجه به تصور ذهنی مان و نماد بیرونی جمع (+) عمل جمع کردن را می‌فهمیم. نکته اساسی برای درک قاعده «جمع کردن» توجه به این مطلب است که گرچه تاکنون موارد فراوان، ولی محدودی از عمل جمع را محاسبه کرده‌ایم، این قاعده پاسخ درست در موارد جدید و نامحدود را نیز معین می‌کند؛ مواردی که تاکنون ملاحظه نکرده‌ایم. اینکه عمل جمع کردن را یک قاعده به شمار می‌آوریم، به این دلیل است که تصور کنونی ما از جمع کردن جواب‌های خاص، هر موردی در آینده را نیز از هم‌اکنون دربر دارد. حال فرض کنید تمام موارد جمعی که پیش‌تر انجام داده‌ایم، برای اعداد کوچک‌تر از ۵۷ بوده است، و اکنون با یک مورد جدید مواجه می‌شویم: $68+57$. عمل جمع کردن را انجام می‌دهیم و جواب ۱۲۵ به دست می‌آید. پس از بررسی دوباره عمل جمع کردن، اطمینان می‌یابیم که قاعده جمع کردن را درست به کار بسته‌ایم و به جواب درست رسیده‌ایم. درستی کاربرد ما در اینجا دو معنا دارد: درستی حسابی و درستی فرازبانی. منظور از درستی حسابی (arithmetical sense) آن است که به‌واقع ۱۲۵ حاصل



← علت صورت می‌پذیرد)، تفسیری خاص از شرطی‌های درباره معنا ارائه می‌دهد؛ شرطی‌هایی همانند: «اگر علی از «+» جمع کردن را قصد می‌کند، بنابراین (در صورتی که نظرش را تغییر ندهد) باید جواب «۱۲۵» به « $68+57$ » بدهد. بنابر ایده پنجم، این شرطی در صورتی صادق است که علی حالت ذهنی مناسب را داشته باشد؛ یعنی اگر حالت ذهنی مقوم معناست یا علت معناست، در این صورت شرطی‌های خلاف واقع مذکور با آن صادق می‌شوند. این حالت ذهنی، هم تضمین‌کننده جواب آتی علی و هم تضمین‌کننده صحت این جواب است. ویژگی پنجم تعین‌گرایی معنایی، عینیت است. ویژگی ششم تعین‌گرایی معنایی، واقع‌گرایی کلاسیک است. ویژگی هفتم و پایانی تعین‌گرایی معنایی، توجه متافیزیکی است (برای مطالعه بیشتر، نک: Kusch, 2006: 1-9).



جمع ۶۸ و ۶۷ است. درستی فرا زبانی (metalinguistic sense) نیز بدان معناست که واژه «جمع» همان گونه که پیش تر آن را به کار می بردیم، تابعی (function) را مشخص می کند که وقتی آن را برای اعداد ۶۸ و ۵۷ به کار می بریم، نتیجه ۱۲۵ را به دست می دهد. اکنون با شکاکی فرضی روبه رو می شویم. شکاک در درستی عمل جمع کردن به مفهوم «فرازبانی» آن شک دارد؛ یعنی در حال حاضر او نمی گوید قاعده جمع کردن را به صورت صحیح در ذهن داریم و در مقام عمل و تطبیق قاعده برای مقدار خاص $۶۸+۵۷$ دچار خطا شده ایم، بلکه شکاک می گوید: اصلاً قاعده جمع کردن را (به آن مفهومی که شما می گوید) در ذهن نداریم. او می گوید قاعده ای که شما در گذشته در ذهن داشته اید، جواب ۵ را برای این مورد جدید محاسبه تعیین می کند.

البته در برخورد اول ما به شکاک توصیه می کنیم که به مدرسه برگردد و قاعده جمع کردن را دوباره یاد بگیرد، اما شکاک می گوید اینکه شما در مقام جواب به محاسبه $۵۷ - ۶۸$ ، ۱۲۵ می گوید، به دلیل حضور کنونی قاعده جمع کردن در ذهن نیست. ما آشکارا دستور عملی نداریم که ۱۲۵ را نتیجه $۶۸+۵۷$ بدانند، بلکه در این مورد جدید ($۶۸+۵۷$) به قاعده ای رجوع می کنیم که در موارد گذشته جمع کردن به آن رجوع می کردیم. قاعده ای که پیش تر بدان به آن رجوع می کردیم چیست؟ در گذشته تنها مواردی محدود و متناهی از محاسبات عددی داشته ایم و در آن موارد محدود، قاعده جمع کردن را به کار برده ایم. حاصل جمع تمام این موارد جمع کردن در گذشته، کوچک تر از عدد ۵۷ بوده است. حال شکاک ادعا می کند که در گذشته ما کلمه «جمع» و نماد «+» را برای مشخص کردن و تعیین تابعی به کار می برده ایم که در واقع جمع کردن (quss) بوده است. این تابع (که آن را با نماد \circ نشان می دهیم) به صورت ذیل تعریف می شود:

اگر $x < ۵$ و y ، آن گاه $xoy = x+y$ ؛ در غیر این صورت، $xoy = ۵$

حال، چگونه می توان ثابت کرد که در گذشته چنین کاربردی مقصود ما از «جمع» نبوده است؟ موارد محدود گذشته به همان اندازه که مؤید تابع ریاضی جمع (pluss) هستند، تابع جمع (quss) را نیز تأیید می کنند؛ یعنی از آغاز نیز چه بسا قاعده جمع را در ذهن نداشته ایم، بلکه قاعده این بوده است که اگر هر دو عدد کمتر از ۵۷ باشد، حاصل جمع دو عدد را حساب کنیم، ولی اگر یکی از دو عدد بیشتر از ۵۷ باشد، نتیجه کاربرد قاعده \circ عدد ۵

می‌شود؛ یعنی به ازای هر دو عدد که یکی از آنها بیشتر از ۵۷ باشد، قاعدهٔ O مقتضی عدد ۵ است. بی‌گمان این قاعده در تباین کامل با قاعدهٔ جمع کردن است.

طبق فرضیهٔ شکاک، این دستورعمل نمی‌تواند جمع کردن (plus) باشد، زیرا روشن است که دستورعملی صریح برای همین مورد $۶۸+۵۷$ نداریم. از سوی دیگر، نمی‌توانیم بگوییم که در جواب ۱۲۵ به محاسبهٔ $۶۸+۵۷$ ، ما دقیقاً همان کاری را انجام داده‌ایم که پیش‌تر انجام می‌دادیم، یعنی همان قاعدهٔ جمع کردن را که در موارد محدود پیشین اعمال می‌کردیم، در این مورد نیز اعمال می‌کنیم، زیرا شکاک خواهد گفت: کاری را که پیش‌تر انجام می‌دادید، مجع کردن (quass) بوده است. به همان اندازه که موجهیم فرض کنیم قاعده پیشین ما جمع کردن (plus) بوده است، موجهیم فرض کنیم آن قاعده مجع کردن (quass) بوده است. فرضیهٔ شکاکانه را به دو گونه می‌توان بیان کرد:

اول: شکاک می‌پرسد که آیا اساساً واقعیتی وجود دارد مبنی بر اینکه من جمع کردن (plus) و نه مجع کردن (quass) را قصد کرده‌ام؟

دوم: شکاک می‌پرسد آیا اکنون دلیلی وجود دارد که من را الزام کند جواب ۱۲۵ و نه ۵ را به $۶۸+۵۷$ بدهم.

این دو نحوهٔ شکاکیت به یکدیگر مربوط هستند. جواب دادن به شکاکیت نوع دوم، بر حل شکاکیت نوع اول مبتنی است، یعنی نخست باید واقعیتی مبنی بر جمع کردن در زمان اول وجود داشته باشد، بعد بتوانیم دلیلی برای الزام جمع کردن در این مورد جدید، در زمان دوم ارائه بدهیم، زیرا پاسخ به شکاکیت نوع دوم، از مفهوم «مطابقت با قصد پیشین» بهره می‌برد و تا قصد پیشینی نباشد، مطابقت با آن بی‌معناست.

شکاکیت محل بحث کریپکی، شکاکیت نوع اول است. این شکاکیت، در اصل وجود واقعیتی تردید می‌کند که مقوم قصد قاعده جمع در گذشته است، نه اینکه قصد قاعده جمع مفروض باشد و در ادامه در زمان دوم و زمان‌های بعد و موارد نامحدود بعدی شک کنیم. بنابراین، در شکاکیت محل بحث درستی عملکرد حافظه و نیز درستی عملکرد ما در تطبیق قواعد یا مصداق‌های آن قواعد پذیرفته شده است. شکاکیت کنونی، شکاکیت بنیادین در اصل وجود واقعیتی در ذهن ماست. به همین دلیل، برای ابطال این شکاکیت بنیادین نمی‌توان به درستی عملکرد حافظه یا محاسبه استناد کرد و یا گفت در موارد جدید، مطابق با همان قاعدهٔ پیشین و همان چیزی عمل کرده‌ایم که پیش‌تر قصد کرده‌ایم، چون اصلاً





واقعیتی در ذهن ما (که تنها بر قاعده جمع دلالت کند) وجود ندارد. پاسخ به این شکاکیت بنیادین باید دارای دو شرط باشد:

نخست اینکه این تبیین، باید چگونگی اشتغال حالات ذهنی بر قاعده جمع (plus) و نه مجمع (quass) را نشان دهد؛ در غیر این صورت، پاسخ ۱۲۵ به ۶۸+۵۷، تنها پاسخی دل‌بخوایی و غیر موجه خواهد بود؛

دوم اینکه نحوه موجه بودن ما در ارائه پاسخ ۱۲۵ به ۶۸+۵۷ را نیز نشان بدهد.

در ادامه، کریپکی استدلال می‌کند هیچ پاسخ واقع‌گرایانه برای استدلال شکاک وجود ندارد. شیوه استدلال کریپکی این گونه است که پاسخ‌های واقع‌گرایانه محتمل را بررسی می‌کند و می‌کوشد نشان دهد که هیچ یک دو شرط بالا را بر آورده نمی‌سازند. در نهایت، به ادعای کریپکی، پارادوکس شکاکانه نشان می‌دهد که هیچ واقعیتی (چه در ذهن و چه در خارج) وجود ندارد که مقوم این باشد که من با کاربرد واژه «جمع»، تابع جمع را اراده کرده‌ام، نه تابع مجمع را و به صورت کلی، هیچ واقعیتی وجود ندارد که مقوم معنا باشد.

گاه از شرط دوم با نام «قید هنجارمندی معنا» نیز یاد می‌شود. هر پاسخ پذیرفتنی به استدلال شکاکانه باید هنجارمندی معنا را نیز توضیح دهد. به باور کریپکی، هر نظریه با کفایت معنا باید توضیح دهد که چرا در پاسخ به پرسش «حاصل جمع ۶۸+۵۷ چیست؟»، گوینده باید بگوید «۱۲۵». به دیگر سخن، صرف اینکه نظریه معنا توضیح دهد چرا گوینده در پاسخ به آن پرسش، پاسخ «۱۲۵» می‌دهد کافی نیست. برای مثال، یکی از انتقادهای اصلی کریپکی به نظریه تمایلی پیشرفته آن است که این نظریه قید هنجارمندی معنا و قاعده را نمی‌تواند بر آورده سازد (Kripke, 1982: 37). مطابق این نظریه، اگر از کسی که از «+» قصد جمع کرده است، پرسیده شود: حاصل جمع ۶۸+۵۷ چند خواهد شد؟ جواب خواهد داد: «۱۲۵»، اما این نظریه مستلزم آن نیست که آن شخص باید جواب دهد: «۱۲۵»، ولی مقصود کریپکی از اینکه می‌گوید: «معنا و قصد هنجاری است و هر نظریه درباره معنا باید این قید هنجارمندی را رعایت کند و استیفا بکند»، چیست؟

هنجارمندی قوی و ضعیف

معنای واژه هنجارمندی (هنجاری بودن) در اینجا مبهم است. به طور کلی، هنجارمندی در دو معنا به کار رفته است: هنجارمندی قوی و هنجارمندی ضعیف. منظور از هنجارمند

قوی بودن معنا آن است که قصد یک معنای خاص، متکلم را به سوی شیوه خاصی از کاربرد برمی‌انگیزاند. در این معنای قوی، هنجارمندی به معنای راهنمای عمل بودن (action-guiding) است. البته به صورت کلی، راهنمای عمل بودن می‌تواند در جهت اعمال اخلاقی و بنابراین تجویزی باشد، یا اینکه می‌تواند در جهت اعمال غیراخلاقی (و نه ضد اخلاقی) و بنابراین، غیر تجویزی باشد. برای مثال، قضاوت‌های اخلاقی، دارای این ویژگی راهنمای عمل بودن و تجویزی بودن هستند و از سوی دیگر، شوق به سمت افعال، راهنمای عمل و غیر تجویزی است.

گفتیم که در معنای قوی از هنجارمندی، قصد معنایی خاص باید برانگیزاننده به سوی شیوه خاصی از کاربرد باشند. این برانگیزانندگی می‌تواند مطلق یا مشروط باشد که دو نوع هنجارمندی قوی مطلق و هنجارمندی قوی مشروط را شکل می‌دهد. هنجارمندی قوی مطلق (برانگیزانندگی مطلق) این گونه است که قصد معنایی خاص ما را به طور مطلق برمی‌انگیزاند که به شیوه‌ای خاص آن واژه دال بر معنا را به کار بریم. از سوی دیگر، هنجارمندی قوی مشروط (برانگیزانندگی مشروط) این گونه است که قصد معنایی خاص ما انگیزش مشروط دارد؛ یعنی ما را برمی‌انگیزاند که اگر می‌خواهیم هدف خاصی را برآورده سازیم، آن واژه را به شیوه‌ای خاص به کار بریم. این هدف می‌تواند مفاهمه اجتماعی یا ابراز جمله‌های صادق باشد.

منظور از هنجارمندی ضعیف در معنا آن است که معنا باید بتواند کاربردهای درست و نادرست را نشان دهد و میان آنها تمایز بگذارد. معنا، معیاری برای تشخیص کاربردهای درست و نادرست است؛ به بیان دقیق‌تر، اینکه گوینده معنای خاصی را از یک واژه قصد می‌کند مستلزم آن است که برخی از کاربردهای آن واژه درست و برخی نادرست است. معنا در اینجا، برانگیزاننده نیست و به بیان دیگر، هنجارمندی تنها به معنای متناسب بودن به یک هنجار (relative to a norm) است (Hattiangdi, 2001: 37-50). برای مثال، میله متر در پاریس هنجاری است؛ به این معنا که این میله، معیاری است که با توجه به آن می‌توان اشیای دیگر را اندازه‌گیری کرد و مثلاً میز آشپزخانه را یک متر (مطابق با میله استاندارد) دانست و میز اتاق را کمتر از یک متر (غیر مطابق با میله استاندارد) دانست. به همین ترتیب، هنجارمندی معنا، معیاری است که براساس آن می‌توان میان کاربردهای درست و نادرست معنا تمایز گذاشت.





البته در مواردی (با افزودن باور و تمایلی خاص به قصد معنا) می‌توان میان هنجارمندی ضعیف و برانگیزانندگی مشروط جمع کرد. اگر باور داشته باشیم که کاربرد درست، اهداف خاصی (مثلاً مفاهمه با دیگران) را محقق می‌کنند و به تحقق آن اهداف هم تمایل داشته باشیم، آن‌گاه قصد معنایی خاص (که هنجارمندی ضعیف دارد)، برای ما برانگیزانندگی مشروط نیز دارد.

قابل توجه اینکه معنای ضعیف از هنجارمندی همانند معنای قوی، ویژگی معنا به لحاظ کاربرد است. همان‌گونه که درباره معنای قوی هنجارمندی، در قصد معنای جمع می‌گوییم که معنا (چه به صورت مطلق یا مشروط) برانگیزاننده به کاربرد خاصی است و معنا، به لحاظ کاربرد ویژگی برانگیزانندگی دارد. درباره معنای ضعیف هنجارمندی در قصد معنای جمع نیز می‌گوییم که معنا، معیار است و به لحاظ کاربرد ویژگی معیاربودن دارد؛ یعنی کاربردهای نامحدود با توجه به آن سنجیده می‌شوند و درستی یا نادرستی این کاربردها با توجه به این ویژگی در فعل قصد معنا تشخیص داده می‌شود (Hattiangdi, 2001: 37).

پس از بیان تمایز و تفاوت میان دو معنای هنجارمندی، حال باید دید اینکه کریپکی معنا را هنجاری می‌داند به کدام معناست؟ آیا به باور کریپکی، معنا هنجارمندی قوی مطلق دارد، یعنی یک امر تجویزی و هدایت‌کننده ما به سوی عمل و آن‌هم به شکل برانگیزانندگی مطلق است یا اینکه معنا هنجارمندی ضعیف دارد، یعنی تنها یک معیاری است که مصداق‌های آتی معنا با آن معیار اولیه سنجیده می‌شوند؟ سخن کریپکی در این زمینه مبهم است و آشکارا به این تمایز نپرداخته است، در حالی که هر دو معنای هنجارمندی را در کتابش آورده است. وی از یک سو به هنجارمندی ضعیف اشاره می‌کند و به واقع‌گرایی معناشناختی (semantic realist) این نسبت را می‌دهد که فهم معنای یک واژه، مشابه پیروی از قاعده است و اینکه وقتی از یک واژه معنایی را قصد می‌کنیم، قاعده‌ای خاص را در ذهن داریم که معین‌کننده جواب‌های آتی است:

نکته اصلی که باید مورد توجه قرار بگیرد آن است که در یادگیری جمع، قاعده‌ای را فراچنگ می‌آوریم: قصدهای پیشین ما با توجه جمع، جواب مشخصی را برای موارد جدید نامتناهی در آینده معین می‌سازد (Kripke, 1982: 7-8). وی از سوی دیگر، با اشاره به هنجارمندی قوی می‌گوید که واقع‌گرایی معناشناختی، معنا را

هنجارمند قوی می‌داند که امری هدایت‌کننده به سوی عمل است:

حتی هم‌اکنون که در حال نگارش هستم، این احساس اطمینان را دارم که چیزی در ذهن من وجود دارد؛ معنایی که به علامت «+» پیوند می‌دهم تا دستورعملی بدهد به آنچه که باید در تمامی موارد آتی انجام بدهم. آنچه را انجام خواهم داد پیش‌بینی نمی‌کنم...، بلکه خود را به سوی آنچه باید انجام بدهم هدایت می‌کنم تا مطابق با معنا عمل کنم (Kripke, 1982: 20-21).

پس سخن کریپکی (دست‌کم در بیان دیدگاه واقع‌گرای معناشناختی) دارای ابهام است و معنا را، هم دارای هنجارمندی ضعیف (یا منتسب به هنجار) و هم واجد هنجارمندی قوی می‌داند.

دیدگاه مک‌گین درباره هنجارمندی معنا

عبارت‌های کریپکی گرچه در مفهوم هنجارمندی، قابلیت برداشت‌ها و تفسیرهای متعدد را دارد، به گمان مک‌گین شیوه استدلال شکاکانه کریپکی در محتوای زبانی، به معنای قوی از هنجارمندی نیازی ندارد و بیشتر بر معنای ضعیف از هنجارمندی مبتنی است. مک‌گین بر اساس همین معنای ضعیف از هنجارمندی، دیدگاه‌های خویش را درباره هنجارمندی معنا مطرح ساخته است. مفهوم هنجارمندی از نظر مک‌گین، مفهومی بین‌زمانی است؛ یعنی به مطابقت کاربرد کنونی با معنای پیشین ارتباط دارد. در این تفسیر، خطای زبانی به کاربردن واژه در معنایی غیر از معنای قصدشده اولیه است. برای تبیین هنجارمندی در دیدگاه مک‌گین، نیازمند تبیین دو نکته هستیم: ما تبیینی از این هنجارمندی داریم، در صورتی که دو امر را داشته باشیم:

(الف) تبیینی از اینکه قصد کردن معنایی خاص در زمان مفروض چه مقوماتی دارد؛
(ب) تبیینی از اینکه قصد کردن معنایی یکسان در زمان‌های متفاوت چه مقوماتی دارد، زیرا هنجارمندی (در کریپکی)، قصد کردن کنونی همان معنایی است که پیش‌تر قصد کرده بودیم (McGinn, 1984: 174).

در نتیجه، قید هنجارمندی در دیدگاه ظرفیت (capacity view) مک‌گین این‌گونه تبیین می‌شود: قصد معنای جمع با واژه «+» در زمان t ، همراه کردن ظرفیت جمع کردن با «+» در زمان t است و نیز قصد همان معنا با واژه «+» در زمان t' ، همراه کردن همان ظرفیت با «+» در





زمان t' (همانند زمان t) است. بنابراین، خطای زبانی، همراه کردن ظرفیت دیگری با همان واژه قبلی در زمان دوم (و زمان‌های بعدی) است؛ برای مثال، اگر با واژه «قرمز»، ظرفیت تشخیص اشیای سبز را همراه کنم، دچار خطای زبانی شده‌ام. طبق نظر مک‌گین، «هنجارمندی زبانی»، براساس این قصد ثابت است که واژگان در معنایی یکسان در طول زمان به کار برده شوند و این قصد ثابت، با همراه کردن واژگان با ظرفیت‌های یکسان که در طول زمان ثابت باقی می‌مانند استیفا می‌شود (McGinn, 1984: 175).

مک‌گین بر اساس این فهم از هنجارمندی، انتقاد مهمی را علیه کریپکی مطرح می‌کند و آن اینکه استدلال شکاکانه کریپکی علیه محتوای زبانی را نمی‌توان علیه محتوای ذهنی بازسازی کرد (McGinn, 1984: 146ff).

به دیگر سخن، بر اساس تفسیر مک‌گین از هنجارمندی، به‌واقع نمی‌توان اصل مسئله شکاکیت را در سطح مفاهیم (و افکار) تصور کرد. مک‌گین بر اساس همین دیدگاه خویش، می‌گوید: «این پرسش چه معنایی می‌تواند داشته باشد که آیا کاربرد کنونی این مفهوم خاص در تطابق با محتوای پیشین آن است؟» (McGinn, 1984: 174). دیدگاه مک‌گین را می‌توان چنین توضیح داد. از دیدگاه مک‌گین در صورتی کاربرد یک واژه درست است که از آن واژه همان معنایی را قصد کنیم که پیش‌تر قصد می‌کردیم. از این‌رو، چنانچه گوینده‌ای بخواهد این هنجار را رعایت کند، باید معنای قصدشده از واژه در طول زمان یکسان باشد. اما چنین هنجاری را بنا به اصول نمی‌توان در مورد محتوای ذهنی مفاهیم مطرح ساخت، زیرا محتوای یک مفهوم خاص، در اساس به قصد ما وابسته نیست. این بی‌معناست که لازم باشد در طول زمان، شخص از مفهومی خاص محتوایی یکسان را قصد کند. هر مفهومی ذاتاً دارای محتوای خاصی است، نه اینکه ما از آن مفهوم محتوای خاصی را قصد کنیم. به‌گمان مک‌گین نه‌تنها کریپکی مسئله شکاکیت را نسبت محتوای ذهنی ملاحظه نکرده است، بلکه اساساً «چگونگی تسری پارادوکس به مفاهیم [در کریپکی] واضح نیست» (McGinn, 1984: 146).

دیدگاه بگاسیان درباره هنجارمندی معنا

بگاسیان در بیان دیدگاه خود درباره هنجارمندی می‌گوید: «هر کاندیدای مفروض برای ویژگی‌ای که عبارت بر حسب آن دارای معناست، باید به گونه‌ای باشد که هنجارمندی معنا

را پایه‌گذاری کند، [یعنی] باید ممکن باشد که از هر ویژگی مفروض مقوم معنای واژه بتوان کاربرد درست آن واژه را به دست آورد» (Boghossian, 1989: 509). بگاسیان معتقد است این قیدی است که تبیین تمایلی از معنا نمی‌تواند برآورده سازد:

چون کسی نمی‌تواند از تمایل برای کاربرد واژه به شیوه‌ای خاص، کاربرد صحیح آن واژه را به دست آورد، زیرا تمایل برای کاربرد واژه به شیوه‌ای خاص، حداکثر مستلزم این است که او این گونه به کار خواهد برد، نه اینکه این گونه باید به کار برود. (چه بسا کسی به کاربرد ناصحیح از واژه تمایل داشته باشد) (Boghossian, 1989: 510).

بگاسیان بر اساس دیدگاهش درباره‌ی هنجارمندی، در انتقاد از مک‌گین معتقد است هنجارمندی معنا، در نظر مک‌گین این نیست که قصد کردن معنایی خاص (با یک عبارت) معین می‌کند که کاربردهایی از آن عبارت صحیح است، در حالی که معنای درست از هنجارمندی معنا، همین تعیین بخشی است، بلکه هنجارمندی در نظر مک‌گین با این امر پیوند دارد که آیا گوینده از این عبارت همان معنایی را قصد کرده است که پیش تر قصد کرده بود یا خیر؟

بگاسیان در عین اینکه تفسیر مک‌گین از هنجارمندی را منسجم می‌داند، ولی چون قیدی اساسی برای هر نظریه درباره‌ی معنا فراهم نمی‌کند، آن را با هنجارمندی در نظر کرییکی متفاوت می‌داند. دیدگاه مک‌گین درباره‌ی هنجارمندی، قیدی اساسی برای هر نظریه درباره‌ی معنا فراهم نمی‌کند، چون هر نظریه‌ای درباره‌ی معنا که تبیینی برای قصد کردن معنایی خاص از واژگان و عبارات‌ها در زمان‌های مفروض فراهم کرده است، می‌تواند این قید مک‌گین را استیفا کند. برای مثال، حتی در نظریه تمایلی (که از دیدگاه کرییکی نمی‌تواند قید هنجارمندی را برآورده سازد) واقعیت‌های معینی درباره‌ی تمایلات مرتبط با عبارت، در زمان مفروض وجود دارد که به راحتی می‌توان در زمان‌های بعدی پرسید که آیا آن واقعیت‌ها هم اکنون هم در ارتباط با عبارت وجود دارد (و معنایی یکسان قصد شده است)، یا اینکه معنای متفاوتی قصد شده است.

بگاسیان می‌پرسد اگر نظریه تمایلی می‌تواند قید هنجارمندی را برآورده سازد، پس چرا کرییکی آن را رد کرده است؟ او نتیجه می‌گیرد که تفسیر مک‌گین از هنجارمندی درست





نیست و مک‌گین نتوانسته است هنجارمندی را آن‌گونه تفسیر کند تا شرط کفایت برای هر نظریه درباره‌ی معنا باشد. به باور بگاسیان تفسیر خود او این وظیفه را به‌خوبی انجام داده است: هر نظریه درباره‌ی واقعیت‌هایی که بر حسب آن یک عبارت دارای معناست، باید به‌گونه‌ای باشد که معین کند چگونه عبارت باید به کار برده شود، اگر قرار باشد درست به کار برده شود (Boghossian, 1989: 91).

نظریه تمایلی در پی این است که معناداری عبارت‌ها را بر حسب اینکه چگونه به کار خواهند رفت تبیین کند و نه بر حسب اینکه چگونه باید به کار برده شوند و به همین دلیل، نمی‌تواند قید هنجارمندی را برآورده سازد.

بگاسیان ادامه می‌دهد که همین بدفهمی مک‌گین درباره‌ی هنجارمندی، سبب شده است که او انتقادهای متعددی را علیه کریپکی مطرح کند که براساس تفسیر بگاسیان از هنجارمندی، این انتقادهای به کریپکی مطرح نخواهد شد. یکی از انتقادهای مک‌گین، که پیش‌تر نیز مطرح شد آن است که کریپکی همان استدلال شکاکانه‌ای را که علیه محتوای زبانی آورده بود، علیه محتوای ذهنی نمی‌تواند مطرح کند (McGinn, 1984: 146ff.).

وی براساس تفسیری که از هنجارمندی به‌دست می‌دهد، به این انتقاد مک‌گین پاسخ می‌دهد. او نخست با اشاره به تأثیر گسترده این انتقاد بر نظریه کریپکی بر آن است که اگر استدلال شکاکانه کریپکی شامل محتوای ذهنی (و گرایش‌های گزاره‌ای) نشود، آن‌گاه می‌توان گرایش‌های گزاره‌ای را به‌عنوان حقایق مقوم معنای عبارت‌های زبانی در نظر گرفت و در نتیجه، پاسخ درخوری برای استدلال شکاکانه در سطح زبان فراهم آورد.

بگاسیان تسری استدلال شکاکانه به سطح محتوای ذهنی و فکر را چنان روشن می‌داند که آن را در آرای کریپکی بحث نمی‌کند، ولی معتقد است مک‌گین این تسری را واضح نمی‌داند، به این دلیل است که مک‌گین تصور درستی از هنجارمندی نداشته است. براساس تفسیر مک‌گین از هنجارمندی به‌واقع نمی‌توان اصل مسئله شکاکیت را در سطح مفاهیم (و افکار) تصور کرد، در حالی که بر اساس نظر بگاسیان، هنجارمندی را باید به‌عنوان شرط درستی به کارگیری مفهوم در زمان مفروض (و نه به‌صورت بینازمانی) مطرح کرد. در نتیجه پرسش اصلی درباره یک نظریه محتوا این است: «آیا این نظریه محتوا، شرایطی را معین می‌کند که در آن کاربرد یک مفهوم خاص صحیح باشد؟» این پرسش را همان‌گونه که برای محتوای زبانی می‌توان مطرح کرد، برای محتوای ذهنی (و محتوای مفهومی) هم

می‌توان مطرح کرد و در نتیجه، وجود یا عدم ویژگی‌هایی که معین‌کننده کاربرد صحیح باشند، هم در محتوای زبانی و هم در محتوای ذهنی قابل بررسی است. پس به یک اندازه، پرسش شکاکانه به هر دو قلمرو زبان و ذهن قابل طرح است.

انتقاد علیه مک‌گین

مک‌گین قید هنجارمندی و تأثیر آن بر استدلال شکاکانه را به طور دقیق دریافته است، زیرا در حالی که اشکال نبود هنجارمندی در نظریه تمایلی را پذیرفته است (McGinn, 1984: 172)، ولی خود با جایگزین کردن «ظرفیت قصد معنا» به جای «تمایل»، دچار همان اشکال (نبود هنجارمندی) شده است. مک‌گین در پاسخ مستقیم خود به شکاک با طرح دیدگاه ظرفیت (و توانایی) (capacity view) می‌گوید:

آیا دیدگاه ظرفیت، هنجارمندی را تبیین می‌کند؟... ما تبیینی از این هنجارمندی خواهیم داشت وقتی دو امر را داشته باشیم: (الف) تبیینی از اینکه قصد کردن معنایی خاص در زمان مفروض چه مقوماتی دارد؛ (ب) تبیینی از اینکه قصد کردن معنایی یکسان در زمان‌های متفاوت چه مقوماتی دارد.... اگر با این اصطلاح‌ها بخواهیم پیش برویم، به سادگی می‌توان آنچه را که لازم داریم فراهم آوریم: قصد معنای جمع با واژه «+» در زمان t، همراه کردن ظرفیت جمع کردن با «+» در زمان t است و نیز قصد همان معنا با واژه «+» در زمان t'، همراه کردن همان ظرفیت با «+» در زمان t' (همانند زمان t) است (McGinn, 1984: 174).

برخی معتقدند اشکال نبود هنجارمندی در نظریه تمایلی، بر اساس تبیینی مطلوب از تمایل‌های فرد قابل پاسخ‌دادن است و تمایل‌های مقوم معنا در شرایط مطلوب می‌توانند شرایط درستی کاربرد را ارائه دهند و اینکه چگونه باید واژگان را به کار ببریم، اگر می‌خواهیم درست به کار ببریم (Blackburn, 1984: 281-301; Forbes, 1984: 223_37).

در ادامه توضیح خواهیم داد که تبیین مطلوب از تمایلات، همچنان نمی‌تواند مشکل نبود هنجارمندی در نظریه تمایلی را برطرف سازد. پیشنهاد مک‌گین درباره جایگزینی ظرفیت به جای تمایل در شرایط مطلوب، تفاوتی در حل مشکل نبود هنجارمندی پدید نمی‌آورد. افزون بر اینکه ابهامی در دیدگاه ظرفیت وجود دارد و مشخص نیست ظرفیت انجام چه کاری، مقوم معنا و فهم ما از واژگان است؟ اگر مقصود از ظرفیت مقوم فهم، ظرفیت





کاربست «درست» واژه باشد و درست هم به معنای پاسخگو بودن به معنا باشد، در این صورت مدافع دیدگاه ظرفیت، این تفسیر از ظرفیت را غلط می‌داند، زیرا معنا را به صورت قیدی مستقل لحاظ کرده‌ایم که ظرفیت کاربرد واژگان باید با آن مطابق باشد (اگر قرار باشد که این ظرفیت، مقوم فهم مناسب از واژه باشد).

از نظر دیدگاه ظرفیت، این معیار درستی برای ظرفیت نیست، زیرا فرض این است که داشتن ظرفیت، مقوم فهم مناسب و معنای مناسب از واژگان است، نه اینکه داشتن ظرفیت خود دوباره با معنای واژه سنجیده شود؛ پس مقوم فهمیدن و قصد معنای واژه، ظرفیت کاربست واژه است و نه ظرفیت «درست» به کار بردن واژه (Wright, 1984: 759).

در نهایت، مک‌گین و مدافعانش پاسخی واضح به این پرسش نمی‌دهند که ظرفیتی که قرار است مثلاً مقوم فهم واژه‌ای مانند «سبز» باشد، ظرفیت برای چه کاری است؟ چه بسا به نظر برسد که ظرفیت‌ها بهتر از تمایلات می‌توانند مشکل هنجارمندی را حل کنند، زیرا مفهوم ظرفیت قابلیت‌های متعددی دارد؛ برای مثال وقتی نقشی می‌خواهد ادا شود یا هدفی برآورده شود یا قیدی استیفا شود، از مفهوم ظرفیت استفاده می‌کنیم، اما درست به دلیل همین کاربردهای متعدد است که باید مشخص سازیم کدام ویژگی و کاربرد ظرفیت را در نظر داریم و می‌خواهیم چه نقش، هدف یا قیدی را به وسیله ظرفیت محقق سازیم. نمی‌توان برای مشخص ساختن این ظرفیت، به کاربرد مناسب و درست واژه اشاره کنیم و این کاربرد درست را مستقل از ظرفیت‌های کاربرد در هر فرد تعیین بخشیم و ظرفیت‌های مقوم فهم و معنای واژگان را تنها ظرفیت‌هایی بدانیم که الگوی کاربرد درست واژه را رهگیری می‌کنند. در نهایت باید ظرفیت‌های محل بحث را مشخص سازیم و در اینجا دیدگاه ظرفیت در مک‌گین دچار همان «مشکل دوری» می‌شود که نظریه تمایلی نیز بدان دچار بود.

در نظریه تمایلی، برای فرار از اشکال محدودیت و اشکال عدم امکان خطا و در نهایت استیفای هنجارمندی، به مطلوب کردن شرایط و تمایلات تمسک می‌شد، ولی پرسش این است که کدام تمایلات باید مطلوب شوند و مقوم معنا لحاظ شوند؟ همچنین به تعریفی نیازمندیم که مشخص سازد کدام یک از دو تمایل الف یا تمایل شکاکانه بدیل آن، این نقش را می‌توانند ایفا کنند؟

در واقع پرسش این است که از «+»، چه چیزی را قصد می‌کنیم؟ نظریه تمایلی می‌گوید در مواجهه با «+»، تمایل به جمع کردن (plus) پدید می‌آید. شکاک اشکال می‌کند از کجا می‌دانیم که تمایل به جمع (plus) داریم و نه تمایل به quss. نظریه تمایلی مطلوب پاسخ می‌دهد که در شرایط مطلوب، به‌هنگام مواجهه با علامت «+»، به جمع (و نه quss) تمایل داریم. شکاک اشکال می‌کند درست است که برای رسیدن به تابع جمع در شرایط مطلوب تمایل به جمع داریم، ولی برای رسیدن به تابع quss در شرایط مطلوب نیز تمایل به quss داریم. پس اینکه می‌گویید تنها در شرایط مطلوب تمایل به جمع دارید، «دوری» است، زیرا پیش‌تر فرض کرده‌اید که معنای علامت «+»، جمع (و نه quss) است و این مصادره به مطلوب است. پس همچنان برای تعیین چیستی تمایل مطلوب، باید به معنای واژگان مراجعه کنیم که در این صورت دچار دور می‌شویم. یا اینکه به تفسیرهای شکاکانه روی می‌آوریم و شکاک ادعا می‌کند که از کجا می‌دانید که در شرایط مطلوب به این معیار تمایل دارید و نه تمایلات غیر معیار دیگر. حال همین مشکل «دوری بودن» در تعریف تمایل‌های مطلوب و سرانجام در معرض شکاکیت واقع شدن، علیه نظریه مک‌گین در تعیین ظرفیت‌های مطلوب نیز مطرح می‌شود و در نهایت نمی‌توانیم (بدون دچار شدن به دور یا روی آوردن به تفسیرهای شکاکانه) ظرفیت‌های مقوم معنای واژگان را تعیین کنیم.

نتیجه‌گیری

کریکی استدلال شکاکانه‌ای را پایه‌ریزی کرده است که «قصد معنا از واژه» (به مفهوم واقع‌گرایانه آن) را در هر زمانی ممتنع می‌انگارد. استدلال شکاکانه کریکی هر نوع نظریه واقع‌گرایانه درباره حقایق مقوم معنا را به چالش می‌کشد. این نظریه‌های واقع‌گرایانه یا از نشان‌دادن حقایق مقوم معنا عاجزند و یا اگر حقیقت مقوم معنا را نشان می‌دهند، از تبیین هنجارمندی آن ناتوانند، در حالی که به باور کریکی یکی از قیده‌های اساسی برای هر نظریه معناداری، نشان‌دادن هنجارمندی معناست. پس، از نظر کریکی، معنا هنجارمند است. به بیان دیگر، ارتباط حقایق معنایی با کاربردها، ارتباطی هنجارمند و نه صرفاً توصیفی است. یکی از رقیبان اصلی نظریه شکاکیت معنایی، نظریه تمایلی است. مطابق این نظریه، حقایق مقوم معنا از جنس حقایق تمایلی هستند؛ یعنی هر چند کاربردهای بالفعل واژه، معنای آن را





متعین نمی‌کند، ولی به صورت بالقوه تمایلاتی هستند که مقوم معنا می‌باشند و در کاربردهای نامحدود آینده ظهور می‌یابند. مهم‌ترین انتقادی که کریپکی علیه نظریه تمایلی مطرح می‌کند آن است که این نظریه نمی‌تواند هنجارمندی معنا را توضیح دهد. به بیان دیگر، نظریه تمایلی این نتیجه را دربردارد که کاربر با صلاحیت زبان در پاسخ به پرسش از « $57+68=?$ »، به جواب «۱۲۵» خواهد رسید، ولی تنها در صورتی این نظریه قید هنجارمندی را برآورده می‌سازد که این نتیجه را در برداشته باشد که کاربر زبان باید در پاسخ بگوید: « $57+68$ می‌شود ۱۲۵». به دیگر سخن، صرف اینکه نظریه معنا توضیح دهد چرا گوینده در پاسخ به آن پرسش به «۱۲۵» خواهد رسید، کافی نیست.

همان‌گونه که گذشت در ادبیات فلسفی پساکریپکی، هنجارمندی در دو معنا به کار رفته است: هنجارمندی قوی و هنجارمندی ضعیف. البته مشخص نیست منظور کریپکی از هنجارمندی کدام معناست. عبارت‌های او در مقاله «دیدگاه ویتگنشتاین درباره قواعد و زبان خصوصی»، هم به هنجارمندی ضعیف و هم به هنجارمندی قوی اشاره دارد. به‌زعم مک‌گین شیوه استدلال شکاکانه کریپکی در محتوای زبانی، به معنای قوی از هنجارمندی نیازی ندارد و بیشتر بر معنای ضعیف از هنجارمندی مبتنی است. مفهوم هنجارمندی از نظر مک‌گین مفهومی بین‌زمانی است که در آن خطای زبانی، کاربست واژه در معنایی غیر از معنایی است که در آغاز قصد شده است. مک‌گین بر اساس این فهم از هنجارمندی، این انتقاد مهم را علیه کریپکی مطرح می‌کند که بر اساس آن، به‌واقع نمی‌توان اصل مسئله شکاکیت را در سطح مفاهیم (و افکار) تصور کرد. در نتیجه، با ارائه مفاهیم و محتوای ذهنی می‌توان شکاکیت زبانی را پاسخ داد و پروژه شکاکانه کریپکی را به شکست کشانید. به باور بگاسیان، تفسیر مک‌گین از هنجارمندی دقیق نیست، زیرا هنجارمندی تنها این نیست که آیا گوینده از این عبارت همان معنایی را قصد کرده است که پیش‌تر قصد کرده بود یا خیر؟ بلکه هنجارمندی بدین امر اشاره دارد که اگر گوینده در زمانی خاص معنایی را از واژه‌ای قصد کند، آن واژه را باید در همان زمان به گونه‌ای خاص به کار برد. به همین دلیل، به‌گمان کریپکی و بگاسیان، هیچ‌گاه نظریه تمایلی نمی‌تواند قید هنجارمندی را برآورده سازد. به باور بگاسیان، اگر هنجارمندی را تنها به هماهنگی گذشته و آینده فرو نگاهییم و به‌عنوان شرطی اساسی، برای صحت به کارگیری مفهوم در هر زمان مفروض در

نظر بگیریم، آن‌گاه شکاکیت ناشی از نبود هنجارمندی، به همان اندازه که در محتوای زبانی مطرح می‌شود، در محتوای ذهنی (و محتوای مفهومی) نیز قابل طرح است و در نتیجه، شکاکیت فراگیر کریپکی در هر دو حوزه زبان و ذهن به قوت خود باقی می‌ماند. مک‌گین قید هنجارمندی و تأثیر آن بر استدلال شکاکانه را به طور دقیق دریافته است، زیرا تصور او این است که با جای‌گزینی ظرفیتِ مقوم معنا، به جای تمایل، از اشکال نبود هنجارمندی نجات می‌یابد، در حالی که نمی‌توان بدون دچار شدن به دُور یا روی آوردن به تفسیرهای شکاکانه تعیین کرد که ظرفیت‌های مقوم معنای واژگان چیستند؟



کتابنامه

1. Blackburn, S. (1984) "The Individual Strike Back," *Synthese*, no. 58.
2. Boghossian, P. (1989), "The Rule-Following Considerations," *Mind*, no. 98.
3. Forbes, G. (1984), "Scepticism and Semantic Knowledge," *Proceedings of the Aristotelian Society*, no. 85.
4. Hattiangdi, A. (2007), *Oughts and Thoughts: Rule Following and the Normativity of Content*, Oxford: Oxford University Press.
5. Kripke, S. (1982), *Wittgenstein on Rules and Private Language: An Elementary Exposition* (Reprinted Edition), Harvard University Press.
6. Kusch, M. (2006), *a Sceptical Guide to Meaning and Rules: Defending Kripke's Wittgenstein*, McGill-Queen's University Press.
7. McGinn, C. (1984), *Wittgenstein on Meaning: An Interpretation and Evaluation*, Oxford: Basil Blackwell.
8. Wittgenstein, L. (2001) [1953], *Philosophical Investigations*, translated by G. E. M. Anscombe, Blackwell Publishing.
9. Wright, C. (1984), "Kripke's Account of the Argument Against Private Language," *The Journal of Philosophy*, no. 81.

